

"ژاک بیده" و نقد مارکس

ژاک بیده عضو هیأت تحریریه نشریه "اکتوئل مارکس" و از اعضای سابق "حزب کمونیست فرانسه" است. او که زمانی خود را فیلسوف مارکسیست می نامید! در سالهای اخیر بر پایه انتقادات معینی از مارکس، عنوان مذکور را رها ساخته است و بجای آن تیتیر مناسب تر فیلسوفی که در باره مارکسیسم تحقیق میکند" را برگزیده است. نقطه نظرات و تئوریهای ژاک بیده برای طبقه کارگر ایران مقولات آشنایی نیستند و بدآموزیهای وی تهدید مستقیمی در جهت دامن زدن توهم توده های کارگر ایران بحساب نمی آید اما اولاً هر نوع تحریف در سوسیالیسم و هر میزان نفوذ این تحریف در هر بخش جنبش کارگری دنیا مشکلی برای کل جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. ثانیاً درس آموزان و مریدان ایرانی مارکسیسم غربی مسلماً در اشاعه جانبدارانه افکار امثال ژاک بیده در میان هواداران جنبش کارگری ایران کوتاهی نخواهند نمود. به همه این دلائل مروری انتقادی بر نقد او به مارکس و بطور مشخص تئوری او در باره سوسیالیسم لازم است. متن مورد مراجعه ما در این رابطه، ترجمه فارسی مقاله وی با همان عنوان یادشده توسط کورش کاویانی "مندرج در کتاب "کنگره بین المللی مارکس" از انتشارات "پیکار و اندیشه" است.

بیده و مثلث سوسیالیستی

ژاک بیده از پرسش "چه بدیلی برای سرمایه داری"؟ و عنوان سوسیالیسم آغاز میکند، مقاله وی اساساً توضیح جنبه های مختلف تئوری خود او در باره سوسیالیسم را دنبال میکند اما وی در عین حال اصرار دارد که این نظرات را به مثابه آلترناتیوی در مقابل روایت مارکس از سوسیالیسم و بصورت محصول نقد خود بر شیوه تحلیل مارکس از سرمایه داری ارائه نماید. پیش از هر چیز و مقدم بر بررسی نقد ژاک بیده بر مارکس و مارکسیسم ببینیم که او سوسیالیسم را چگونه می فهمد؟

"اگر فراساختار موجب مفصلبندی بین بازار و سازماندهی است و به این عنوان مفهوم مزدبری را شامل می شود، دیگر نمیتوان سرمایه داری، بازار و مزدبری را همذات دانست. بنا بر این مسأله سوسیالیسم دیگر مسأله بدیلی برای مزدبری و بازار نیست. بلکه این مسأله است که بدانیم روابط بازار، سازماندهی و همکاری مشارکتی (Cooperation associativ) بیواسطه باید چگونه باشد تا بتواند مشروع تلقی شود یعنی رابطه آزادی - برابری باشد و نه روابط طبقاتی"

ژاک بیده در بخش دیگری از گفتار خویش بعنوان جمعیت یا مکمل همین نظر میگوید:

"بنا بر این تزی که من مدافعی هستم دوگانه است. نخست آنکه آنچه امروز باید تحت نام سوسیالیسم بدان اندیشید هنوز و همواره بر روی اجتماعی کردن وسائل تولید قرار دارد، ولی این اجتماعی کردن تنها می تواند در شرائط وجود یک مفصلبندی بین بازار، برنامه و همکاری بی واسطه محقق شود. ثانیاً نمی توان به ترکیبی فنی به منظور کارایی یا سودمندی بسنده کرد. زیرا باید ترکیبی عادلانه باشد. یعنی اساس یک جامعه آزاد - برابر را تشکیل دهد که با هنجارهای مقتضیات سیاسی، مقتضیات عدالت به معنایی که در بالا برای این واژه ها بیان کردیم همخوانی داشته باشد. این معنی، معنای معمول نیست زیرا سوسیالیسم بطور خاص یعنی نقد عدالت."

تعریف ژاک بیده از سوسیالیسم به رغم تمامی پیچ و تاب های مکتبی یا لفظ بازیهای فیلسوف مآبانه ای که دور آن تنیده شده است بسیار روشن و سر راست است. سوسیالیسم او بازار و کالا بودن محصول کار یا نیروی کار یعنی خرید و فروش نیروی کار و در یک کلام شیوه تولید سرمایه داری را اصلاً نفی نمی کند!!! از نظر او نه سرمایه داری با مزدبری و بازار همذات است!! و نه سوسیالیسم با کار مزدوری و بازار و مناسبات کالایی هیچ تعارضی دارد!! او مدعی است که مثلث بازار، سازماندهی و همکاری مشارکتی با همان درونمایه کار مزدوری بهترین بدیل شکل موجود سرمایه داری است!! طول اضلاع این مثلث البته باید بطور حساب شده و بر پایه قواعد هندسی و محاسبات مثلثاتی تعیین شوند. هنجارهای مقتضیات سیاسی و مقتضیات عدالت، روابط آزادی و برابری و نه روابط طبقاتی باید در این محاسبات ملحوظ گردند!! برای اینکه هیچ تردیدی پیرامون وفاداری عمیق و آمیخته با خون ژاک بیده نسبت به روابط بازار و کار مزدوری باقی نماند بهتر است که در همین جا یکباره تمامی شرط و شروط های وی در باره هنجارهای عدالت و آزادی و برابری را نیز دقیق کنجکاوی کنیم و سپس به سراغ موضوعات دیگر برویم. "بیده" سوسیالیسم را با گنجاندن نظم اقتصادی در نظم سیاسی عادلانه تعریف می کند. در سخن بیده نیمی از حقیقت نهفته است اما باید در نظر داشت که نصف حقیقت می تواند بزرگترین دروغها باشد. عنصر درست کلام بیده این است که در سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی نظم اقتصادی با نظم سیاسی و مدنی وجوه متمایز یک وحدتند. اگر قرار است کارگر از محصول کارش جدا نباشد باید بطور قطع در امر تعیین سرنوشت محصول اجتماعی کار نیز دخالت نافذ و مستقیم داشته باشد. روایت مارکسیستی سوسیالیسم این درهمرفتنی را بخوبی مطمح نظر دارد اما درک بیده از این وحدت و درهمرفتنی یک درک بورژوائی و غیر مارکسیستی است. او از ماندگاری مقدر نظم اقتصادی

سرمایه داری حرکت می کند و سپس در جستجوی نوعی نظم سیاسی عادلانه بر میآید که در تزویج با نظم تولیدی سرمایه سوسیالیسم متولد سازد!!! توضیح خود وی در باره این صغرا، کبراها این است که "عدل یک مفهوم حقوقی شمولیت پذیر است که از یکسوی متناظر با تأسیس یک قدرت سیاسی است و از سوی دیگر شرایط اجبار مشروع یک حاکمیت واقعی را تعریف می نماید. امر عادلانه امکان مشترک پروژه های زندگی هر کس به شکلی که به نحوی جهانشمول پذیرفتنی باشد و امکان تحقق واقعی این زندگی را نیز فراهم می کند و بدین ترتیب عادلانه کارآمد را تعریف می نماید." ژاک بیده" ادامه می دهد که این مفهوم مدرن از عدالت موضوع خود را تعیین اولیه دشوار هر چیزی قرار میدهد که می تواند بنحوی مشروع از آن هر کس باشد. ژاک بیده این نکات را در بیان فلسفی پیچیده ای که عمدتاً از روسو و کانت بعاریت گرفته و خود با اصرار تمام بر پیچیدگی آنها افزوده است به هم می تند. اینکه او تا چه اندازه به حرفهای خود باور دارد و اساساً کاربرد این مفاهیم را در زندگی انسانهای زمینی چگونه می بیند موضوعی است که بخود وی و احياناً به مریدان ایرانی او مربوط میشود. اما برای یک کارگر کمونیست کاملاً روشن است که بازی مضحک فلسفی "بیده" با مفهوم عدل یا هنجارهای عدالت و آزادی و برابری هیچ چیز جدیدی بر تعریف قبلی او از سوسیالیسم اضافه نمی کند. البته او خودتصریح می کند که حرفهایش بسیار تجریدی و فلسفی است اما بلافاصله یادآوری می نماید که نباید از فیلسوف خواهان راه حلهای مشخص شد. (خوشا بحال پرولتاریای بین المللی یا لاقول پرولتاریای فرانسه که از وجود متفکری چون بیده برخوردار است و مهمتر از آن خوشا بحال طرفداران ایرانی وی که بالاخره راه برون رفت از "بحران جنبش کمونیستی" را باز یافتند!! به هر حال ژاک بیده خودش به نداشتن هیچ راه حل مشخصی برای طبقه کارگر دنیا اعتراف می کند و این علی القاعده باید میزان جدی بودن حرفهای وی را برای طرفدارانش خوب روشن سازد. اما واقعیت این است که این حرف او نیز مثل همه حرفهای دیگرش فقط نوعی افاده فیلسوف مآبانه است. بیده دارای یک نظریه مشخص در باره سوسیالیسم است. او همانگونه که قبلاً دیدیم سوسیالیسم را معجونی از بازار، سازماندهی و همکاری مشارکتی میدانند. عدالت طلبی و هنجارهای برابری و عدالت او نیز مفاهیم حقوقی متناظر با چنین ساختار متعینی هستند. او خاطر نشان می سازد که اجتماعی شدن مالکیت ابزار تولید را به مثابه یک مشخصه سوسیالیسم قبول دارد و به سازماندهی نیز باور دارد اما سازماندهی را آترناتیو بازار تلقی نمی کند، همچنانکه کار مزدبگیری را نیز درونمایه و خصلت نمای اصلی تولید سرمایه داری نمیداند. به همه این دلایل سوسیالیسم او اجتماعی شدن مالکیت ابزار تولید و تمرکز و سازماندهی سراسری تولید را با بازار و طبیعتاً با کار مزدوری یکجا در درون خود جمع میکنند!! آنچه مدلهای موجود سوسیالیسم همه دارند، سوسیالیسم بیده یکجا دارد!! ژاک بیده مضمون و داربست سوسیالیسم خود را همانگونه که بالاتر گفتیم از درون یک نقد مشخص بر کاپیتال مارکس استخراج می کند، موضوعی که در پایین تر به بررسی آن خواهیم پرداخت. اما عجلتاً ببینیم که چه چیزی یا کدام حوادث تاریخی و اجتماعی بیده را به ضرورت نقد مارکس و استخراج این نظریه جدید در باره سوسیالیسم سوق داده است؟

مارکسیستهای غربی از بنجامین و کورش و کولتی و مارکوزه و سایر بنیلنگذاران یا اعضاء مکتب فرانکفورت گرفته تا لوکاچ و گرامشی و لوفور و آلتوسر و بتلهایم و... در نقد خود از اردوگاه شوروی هیچگاه از محدوده یک نقد دموکراتیک، رفرمیستی و اومانیستی فراتر نرفتند. بسیاری از آنان اساساً در سوسیالیستی بودن شوروی هیچ تردیدی به خود راه ندادند. آنچه برای آنها نازیبا بود استالینیسیم و فقدان دموکراسی یا پایمال شدن حقوق و آزادیهای سیاسی در جامعه روسیه بود. از نظر متفکرین مزبور این رابطه خرید و فروش نیروی کار و شیوه تولید سرمایه داری نبود که نظم سیاسی حاکم و لگدمال شدن همه حقوق انسانی در جامعه شوروی را پدید می آورد، بلکه تمامی مصائب و سیه روزیهای موجود از استیلای یک نظام توتالیتر ناشی میشود!!! مارکسیستهای غربی نوع اجتماعی شدن ابزار تولید و لغو مالکیت خصوصی در شوروی را با معیارهای سوسیالیسم خود در تطابق می یافتند. سازماندهی و مرکزیت تولید را نیز بعنوان بدیل بازار لازمه سوسیالیسم می دانستند، اینها مبانی و ملاکهایی بود که در اردوگاه تحقق یافته بود اما این سوسیالیسم!!! دیکتاتوری بسیار خشنی را با خود همراه داشت!!! مارکسیسم غربی با نقد اومانیستی این دیکتاتوری و بی حقوقی از شوروی فاصله میگرفت و دائرة انتقاداتش را به همین اندازه محدود می ساخت. هیچ بی جهت نیست که آدمهایی مانند لوکاچ و گرامشی و آلتوسر و کولتی اگر هم در آغاز به مباحث اقتصاد سیاسی و متون اقتصاد مارکسیستی روی موافقی نشان می دهند بعدها به سرعت از این عرصه فاصله می گیرند و هر چه بیشتر در جامعه شناسی و فلسفه و فرهنگ غرق می گردند. آنان در وجود اردوگاه شوروی نه سرمایه داری انحصاری دولتی که روایت خویش از نظام سوسیالیستی را مشاهده میکردند!! با همین نگرش از سوسیالیسم سر می خوردند زیرا که به دموکراسی خیانت کرده بود. پس باید راه نجات دیگری جست. باید به اصلاح فرهنگی و اخلاقی و بلوغ فکری انسانها کمک رسانند. انقلاب و تحول سوسیالیستی اقتصادیات کاپیتالیستی چاره درد نیست، رفرم، فعالیت های بشردوستانه، مبارزات فرهنگی و خلق اندیشه های نوین فلسفی همه چیز است و برای ایفای این رسالتها مکتب داری و کرسیهای تدریس دانشگاهی مهم است نه حضور در جنبش کارگری، اساساً کارگران که قادر به فهم فلسفه و اشراقات فلسفی و بحث های اندیشمندانه فرهنگی و اجتماعی نیستند! این روشنفکران و دانشگاهیان هستند که میتوانند مخاطبان خوبی برای این موضوعات باشند. استیلای سرمایه داری انحصاری دولتی در شوروی، سوسیالیسم مارکسیستهای غربی را یکسره به باد هوا می سپرد. درست به این دلیل روشن که سوسیالیسم اینان با همه زرق و برقش در نهایت سواى جایگزینی بازار و رقابت توسط برنامه ریزی متمرکز دولتی چیز دیگری نبود، این جابجایی در جامعه شوروی محقق شده بود، به بیان دیگر سوسیالیسم مارکسیست های غربی تولد یافته بود اما آنچه ناقص الخلقه دهشتناکی که فرار از آن تنها طریق اعاده حیثیت قلمداد میشد. بدین ترتیب مارکسیست های دانشگاهی که از ابتدا به هوای برپایی جامعه ای با اقتصاد بدون آناشری و رقابت آزاد و در عین حال دموکراتیک به مارکسیسم و سوسیالیسم نیل کرده بودند اینک با مشاهده آن اقتصادیات اما بدون هیچ آزادی و حقوق انسانی ضمن وفاداری به برخی از آموزه های مارکس بر آن شدند تا مارکسیسم را به ظرفی برای پیشبرد کوششهای اومانیستی و جنبش های فرهنگی یا اخلاقی تبدیل نمایند.

انقلاب عظیم تکنولوژیک و انفرماتیک، تمرکز بیسابقه سرمایه بین المللی به تبع همین رشد غول آسای تکنیکی، درهرفرتگی مضاعف و همه

سویۀ بخش های مختلف سرمایه جهانی، پیوستگی افزون و افزونتر منافع بخش های مختلف طبقۀ کارگر بین المللی به هم، حدت بحران بی برگشت سیستم سرمایه داری بر متن همه این پیشرفتهای عظیم صنعتی و تکنولوژیکی، تشدید گریزناپذیر مبارزات کل توده های کارگر دنیا علیه استثمار و ستم و بیحقوقی سرمایه داری در همین راستا، فروپاشی اردوگاه شوروی، سلطۀ بلامنزاع سرمایه داری غربی بر همه دنیا و پایان عمر سوسیالیسم روسی، در یک جمله حاد شدن تاریخاً بیسابقۀ تضادهای سرمایه داری و تنگ شدن غیرقابل تحمل عرصه های زیست انسانی در این نظام، بالاخره مارکسیسم غربی را نیز بسان هر گرایش فکری دیگری در این دنیا به جستجوی افقها و آلترناتیوهای تجربه نشده وا می دارد. ژاک بیده بعنوان عقبه دار آخر قرن بیستم این گرایش بسان پاره ای همفکرانش در طریق یافتن یک راه حل است، منتهی به گفته خودش نه یک راه حل مشخص و طبعاً نه برای مردم کارگر و فرودست دنیا بلکه برای بازی ذهنی و مشغله فکری شاگردانش. مثلث سوسیالیستی بازار، سازماندهی و همکاری مشارکتی وی که در عین حال با "مفهوم مدرن عدالت" و "هنجارهای برابری و آزادی" آرایش شده تجلی این راهیابی فلسفی و دانشگاهی است. سوسیالیسم بیده قرار است سوسیالیسم روسی دموکراتیک باشد. برای این کار او باید سازماندهی و برنامه ریزی متمرکز را با بازار و این هر دو را با دموکراسی یا به تعبیر جدید خود وی همکاری مشارکتی آشتی دهد. اگر بخواهیم عصارۀ نظرات بیده را از پوستۀ متراکم لفظ بازیهای فلسفی وی خارج کنیم سوسیالیسم او صاف و ساده عبارت خواهد بود از سرمایه داری دموکراتیک عادلانه متضمن برابری و آزادی!! شاید این تعبیر به زعم برخی از طرفداران بیده خوش نیاید اما سوسیالیسم وی چیز دیگری را افاده نمی کند. همکاری مشارکتی با هنجارهای عدالت و برابری مؤلفه هایی هستند که بیده با توسل به آنها از یکسو با ادبار و خشونت برنامه ریزی متمرکز پیکار می کند و از سوی دیگر بازار را از هرج و مرج خارج ساخته و یکسره لباس عقلانیت می پوشد!!!

"ساختگری مدرن طبقاتی همانقدر از وساطتهایی کالایی نشأت میگیرد که از وساطت های سازمانی وضعیت فراساختاری. سوسیالیسم بدین عنوان خود را در درون ساختار یعنی در مبارزۀ طبقاتی اعلام می کند. سوسیالیسم مبارزۀ طبقات است به منظور الغاء طبقات. با توجه به دو قطبی بودن اصل شکل گیری طبقه. سوسیالیسم با ماری دو سر، سر بازار و سر سازمان مبارزه می کند که با وجود این بطور همزمان اشکال خرد اجتماعی و ادراک اجتماعی ما می باشند. مبارزه ای که هدفش نه از بین بردن آنها که امری بویژه بی معناست بلکه الغاء مناسبات طبقاتی است که ایجاد می کنند. اگر مسأله به همان اندازه که ترتیبی معقول و عقلانی است بلافاصله در قالب مبارزه مطرح میشود (و این مبارزه مشخصاً احیاء چنین ترتیباتی را در مد نظر دارد) به این دلیل است که سوسیالیسم مربوط به عدالت است و نه اخلاق. عدالت چیزی است که به مقتضیات حقوق پاسخ می دهد و این تحقق نمییابد مگر اینکه قدرتی اعمال شود ولی آنچه اعمال قدرت را مشروع می کند عدالت است و از این طریق مبارزه علیه هر قدرت و هر نظمی را که بر خلاف عدالت باشد نیز مشروع می سازد. بیانیه ای که با مفاد جهانشمولیت خویش به نحوی مشروع انحصار اجبار و قهر مشروع را پی ریزی می کند همزمان مقتضیات مبارزه علیه قدرت و نظم غیر عادلانه را پی می ریزد و این نه یک بنای اخلاقی بلکه بنای سیاسی عدالت است." (تأکید از ماست)

سوسیالیسم مثلثی بیده ظرفی برای تقابل بازار و سازماندهی است. در این سوسیالیسم نیروی کار کماکان کالا است. وسائل تولید و مبادله یکسره سرمایه است هر چند که به عقیدۀ وی به حوزه مالکیت اجتماعی تعلق دارد و نه خصوصی!! لابد به همانگونه که ابزار تولید و مبادله در شوروی و سایر بخشهای اردوگاه به مالکیت اجتماعی شهروندان متعلق بود!! ضلع بازار مثلث بیده مسأله کالا بودن نیروی کار و محصول کار را ضمانت میکند، بازار در هیچ روایتی متضمن هیچ معنای دیگری نیست. بازار محل مبادله کالاها با هم و وجود آن گواه کالا بودن محصول کار و در دنیای معاصر کالا بودن نیروی کار است. تولید سرمایه داری بمشابه مرحلۀ بالاتری از تکامل تولید کالایی با کالا شدن نیروی کار یا رابطه خرید و فروش نیروی کار خصلت نما می گردد. صحبت از وجود یا بقای بازار در مابعد سرمایه داری!! با هر گونه لفظ بازی که همراه باشد بالاخره به معنای بازار خرید و فروش نیروی کار و محصول کار هر دو است. ژاک بیده خود در این مورد هیچ تردیدی به خود راه نمی دهد. سوسیالیسم وی مطلقاً از نفی رابطه خرید و فروش نیروی کار و کالا بودن محصول کار عزیمت نمی کند. ضلع دیگر مثلث سوسیالیستی بیده ضلع سازماندهی و برنامه ریزی متمرکز اقتصادی است. بیده تا اینجا شرق و غرب یعنی سرمایه داری غربی و شرقی را به هم آشتی میدهد. سازماندهی را از اردوگاه و بازار را از غرب یک کاسه مینماید، به تعبیر دیگر دموکراسی را از غرب و مالکیت اجتماعی ابزار تولید!! را از شرق وام می گیرد و به مشابه دو ساق اصلی سوسیالیسم خود مستقر می کند، اما معضل کماکان بقوت خود باقی است. هم دموکراسی غرب دوزخ توده های کارگر و فرودست است و هم مالکیت اجتماعی!! نوع اردوگاهی سواً بیحقوقی چیزی برای کارگران بیارنده است. یک کاسه کردن جهنم ها هیچ دری به بهشت بر روی طبقۀ کارگر باز نمی کند، حتی اگر از کارگران و مردم ستم زده و سیه روز هم صرفنظر کنیم _ چیزی که برای امثال بیده بسیار طبیعی است _ وحدت بازار و برنامه ریزی متمرکز هیچ رنگ و لعاب نوآوری هم به فلسفۀ بیده نمی بخشد. حداقل بخاطر این آخری هم که شده است او باید راه چاره ای جستجو نماید. همکاری مشارکتی یا ضلع سوم مثلث سوسیالیستی بیده ظاهراً رنگی برای آرایش روشنفکرانه و فیلسوف مآبانه این تئوری است.

بازار و سازماندهی نوع اردوگاهی یا پایه های اساسی سوسیالیسم بیده در واقع سواً مالکیت دولتی سرمایه اجتماعی، رابطه خرید و فروش نیروی کار و مبادله محصولات کار بر اساس زمان کار اجتماعاً لازم نهفته در آنها هیچ چیز دیگری نیست. این یعنی همین نظم تولیدی و اجتماعی سراسر ضد بشری موجود که منشأ و بانی تمامی اشکال ستم و بی حقوقی و فقر و فلاکت و بی خانمانی و سیه روزی بشریت است. تا اینجا بیده هیچ چیز جدیدی برای گفتن ابداع نکرده است. او اگر چه بخاطر فیلسوف بودنش از طرح هر نوع راه حل مشخصی برای مردم دنیا معاف است!!! اما به احترام پُست فیلسوفی اش باید مبدع و مبتکر و صاحب نظر باشد. پس باید همکاری مشارکتی را بعنوان ضلع سوم مثلث سوسیالیستی وجه الضمان مقبول بودن نظریۀ خود کند. او می گوید که هیچ سخنی از محو بازار و سازماندهی (مالکیت دولتی بجای مالکیت

انفرادی) در میان نیست. اینها جاودانه اند، اما هر دوی اینها باید آماج مبارزه قرار گیرند. همکاری مشارکتی ظاهراً تعیین اقتصادی و اجتماعی ناشی از این مبارزه است. باید علیه برنامه ریزی متمرکز دولتی از یکسو و انحصارطلبی سرمایه های منفرد در بازار از سوی دگر مبارزه کرد. باید بین بازار و برنامه ریزی نوعی بالانس برقرار نمود. باید نه شرقی، نه غربی بود. تعادل بین سرمایه داری غربی و سوسیالیسم روسی "مزدهشت" اروپایی نوینی است که بازار فلسفه بیده را رونق می بخشد. جنبش سوسیالیستی یعنی مبارزه با انحصارگری دولت از یکسو و سرمایه های منفرد از سوی دیگر!! اینهم روایت فلسفی بسیار مدرن و ماوراء مدرنی است که بیده به طبقه کارگر بین المللی هدیه می کند! تکلیف همه چیز برای پرولتاریای جهانی روشن است. سوسیالیسم یعنی قبول جاودانگی سرمایه داری و اجازه انتقاد از قدرت طلبی دولت و تک سرمایه داران!! مبارزه طبقاتی برای سوسیالیسم یعنی پیکار برای برقراری تعادل میان نقش دولت و سرمایه داران منفرد. بیده البته برای اثبات فلسفی این حقوق بیسابقه!! و شاید هم عجیب و غریب کارگری!! الحق که بیش از حد مایه می گذارد و دفاع می کند. او در نقش یک فیلسوف برجسته مدافع پرولتاریا اعلام می دارد که:

"بیانیه ای که با مفاد جهانشمولیت خویش بنحوی مشروع انحصار اجبار و قهر مشروع را پی ریزی می کند همزمان مقتضیات مبارزه علیه قدرت و نظم غیرعادلانه را پی می ریزد و این نه یک بنای اخلاقی بلکه بنای سیاسی عدالت است." !!!
(واقعاً که باید به این همه جسارت سترگ کمونیستی آفرین گفت." !!)

بیده و نقد سوسیالیسم مارکس

مشکل فقط این نیست که بیده زیر نام سوسیالیسم نوع معینی از سرمایه داری را برای کارگران تجویز نموده است. مشکل در عین حال این نیز هست که او برای اثبات تئوری جدید خود از نقد مارکس و مارکسیسم آغاز می کند. سوسیالیسم مثلثی بازار، سازماندهی و همکاری مشارکتی با روایت مارکس از سوسیالیسم و تحلیل او از شیوه تولید سرمایه داری از پایه و اساس در تعارض است. بیده باید در این رابطه موضعی اتخاذ کند. شاید کسی بپرسد چرا؟ چه نیازی به این کار هست. بد نیست بطور ضمنی به این سؤال پاسخ داده شود. در گذشته بسیاری از گرایشات شبه کمونیستی یا حتی ضد کمونیستی خیلی راحت انتظارات و ایده های خود را برچسب کمونیسم می زدند و با هزار جور تحریف آن را به مارکس می چسباندند. این کار در دوره معینی از تاریخ مناسبت زیادی داشت، زیرا که مارکسیسم بمشابه تنها پرچم نیرومند و پرافتخار پیکار علیه سرمایه داری در میان توده های کارگر و فرودست و حتی روشنفکران طبقه متوسط دنیا مقبولیت داشت و توسل بدان برای پاره ای متفکرین دانشگاهی نیز متضمن آب و نان بود. این مسأله در شرائط امروز دنیا بکلی تغییر کرده است. اردوگاه با تولد و بودنش به حیثیت مارکسیسم لطمه ای بزرگ زد و سپس با فروپاشی اش این لطمه را بسیار عمیق تر کرد. امروز مارکسیست نمایی مشکلی از کار و کاسبی حل نمی کند. بالعکس این نقد مارکس است که می تواند برای روشنفکر دانشگاهی و امثال او رونق بخش بازار باشد. ژاک بیده نیز این را خوب می فهمد. او پایه های تئوری مثلث سوسیالیستی اش را بر نقد مارکس استوار میکند و در این راستا قبل از هر چیز می کوشد که نظریه سوسیالیسم مارکس را عین همان چیزی معرفی کند که در اردوگاه شوروی تجربه شده است!!!

"در یک متن محوری سرمایه که این دو شیوه تقسیم کار را تعریف میکند (جلد اول، فصل ۱۴، بخش ۴، نسخه فرانسه به روشنی گذار از نظم سرمایه داری را به نظم سوسیالیستی به مثابه گذار از نظم کالایی که مبتنی است بر برقراری دائمی توازن مابعدی - *a posteriori* - به نظمی میداند که مبتنی است بر برنامه ریزی ماقبل - *a priori* - است. برنامه ریزی ای که می توان آن را در در یک مؤسسه بزرگ مشاهده کرد. با این تفاوت که این سازماندهی بجای بکار افتادن در بستر سلطه و منافع خصوصی در چهارچوبی دموکراتیک به عمل خواهد آمد که نتیجه از بین رفتن طبقه بورژوا و فتیشیسم کالایی است"

سوسیالیسم بیده بر بازار متکی است. پس او باید در مقام یک فیلسوف منتقد آثار مارکس تکلیف خود را با مارکس مشخص نماید. برای این کار او باید ثابت کند که: مارکس گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را در گذار از نظم کالایی به برنامه ریزی بررسی می نموده است و این نظریه با توجه به دستاوردها و تجربه جنبش کارگری جهانی غلط بودن خود را بنمایش گذارده است. بیده در این راستا و برای اثبات نظر خود به دو نکته کاملاً بی مناسبت از کاپیتالیست و سپس به پاراگرافی به همین اندازه نا مربوط از گروندریسه استناد می جوید. در باره هر یک از این نکات و استنتاجات نامربوط ما کمی پایین تر صحبت خواهیم نمود، اما قبل از آن لازم است که روش شناسی و شیوه پژوهش بیده را کمی مورد بررسی قرار دهیم.

برای فهم سوسیالیسم مارکس باید قبل از هر چیز به تحلیل وی از سرمایه داری، نگرش وی نسبت به شیوه تولید کاپیتالیستی و درک او از چگونگی آناتومی جامعه مدنی مراجعه نمود. این تکه پاره های گفته های اینجا و آنجا مارکس نیست که باید مبنای بازشناسی درک او از نظم سوسیالیستی قرار گیرد. هر چند که هیچکدام از همین اجزاء پراکنده حرفهای او نیز هیچ کمکی به توجیه نتیجه گیریهای غلط و من در آوردی بیده نمی کند. اگر سوسیالیسم مارکس افق برون رفت وی از نظام سرمایه داری است باید دید که این دو نظم اجتماعی ماهیتاً متفاوت در کجا و بر محور کدام درونمایه معین از هم مرز میکشند و تفکیک می گردند. شیوه تولید سرمایه داری در تحلیل مارکس با رابطه خرید و فروش نیروی کار از اقتصاد کالایی پیشین متمایز می گردد، همچنانکه تولید کالایی در مجموع با کالا شدن محصول کار مولدین یا مبادله محصولات بر اساس کار اجتماعاً لازم نهفته در آنها از اقتصاد خانگی و خودمصرفی جدا می شود. به بیان دیگر آنچه که اساساً ممیز تولید کالایی است "قانون ارزش" و آنچه که خصلت نمای تولید کاپیتالیستی است رابطه تولید ارزش اضافی یا رابطه خرید و فروش نیروی کار است. سوسیالیسم مارکس قبل از هر چیز و پیش از هر گونه بحثی در باره رابطه آن با برنامه یا هر چیز دیگر، با محو قانون ارزش و محو کار مزدوری، به کلام دیگر با از میان رفتن واقعی رابطه خرید و فروش نیروی کار قابل تعریف است. در دیدگاه مارکس و مارکسیستهای واقعی نه

سرمایه داری بودن و نبودن با مقولاتی از قبیل رقابت و بازار و چگونگی مبادله قابل توضیح است و نه سوسیالیسم را می توان با شکل برنامه ریزی و متمرکز بودن یا نبودن آن تعریف نمود. تأکید مارکس بر این واقعیت که "آنانومی جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو نمود" در همان حال تأکید بر تردیدناپذیری این حکم روشن است که برای تحلیل جامعه کاپیتالیستی باید از شیوه تولید سرمایه داری آغاز نمود و سوسیالیسم را لاجرم باید در نظامی مبتنی بر محو قانون ارزش و کار مزدوری یا مناسباتی گسسته از رابطه خرید و فروش نیروی کار جستجو کرد. اهمیت نقش شیوه تولید یا درونمایه مناسبات تولیدی در تحلیل جامعه مدنی برای مارکس تا آنجاست که وی مشخصه ها و کارکردهای طبیعی اشکال تولیدی مختلف در درون یک جامعه را نیز تماماً بر پایه ماهیت شیوه تولید مسلط مورد بررسی قرار می دهد.

"در همه شکل‌های جامعه یک نوع خاص تولید بر سایر شکل‌ها غلبه دارد و مناسبات آن نوع خاص هم بر سایر مناسبات تولیدی تأثیر می گذارد. پس به زمینه ای عام می رسیم که همه رنگ‌ها در آن شناورند و از آن مایه می گیرند. بعبارت دیگر هر جوی تعیین کننده وزن مخصوص تمامی هستیهای خاصی است که در آن مادیت یافته اند."

بود و نبود یا چگونگی برنامه ریزی هیچ نقش ماهوی در تئوری مارکس پیرامون تحلیل سرمایه داری یا سوسیالیسم ایفاء نمی کند. برنامه ریزی یک مقوله کاملاً تبعی هم برای تولید سرمایه داری و هم برای سوسیالیسم است. چگونگی، محتوا و ماهیت آن باید توسط چیزی دیگر یعنی همان شیوه تولید مسلط تعیین شود. این اساساً جوهر متدولوژی مارکس است و درونمایه واقعی همه آموزش های وی پیرامون جامعه، طبقات و مبارزه طبقاتی است. او در مقدمه گروندرسه بطور بسیار صریح در باره این متدولوژی استدلال میکند. در آنجا نشان می دهد که تولید، مبادله، مصرف و توزیع همگی تبعات یک وحدتند اما در این میان شیوه تولید است که ویژگی و محتوای سایر اجزاء این وحدت را مشخص می نماید. سرتاسر کتاب کاپیتال نیز از جلد اول تا سوم درست با همین متد به آنانومی سیستم سرمایه داری پرداخته است. گردش و دورپیمایی سرمایه اجتماعی، رقابت، تمرکز، نرخ سود، چگونگی تشکیل نرخ سود عمومی، گرایش نزولی نرخ سود، چگونگی بالفعل شدن این گرایش، بحران و تمامی مقولات دیگر سرمایه داری همگی با ارجاع به مفهوم عام سرمایه یعنی سرمایه به مثابه معرف یک شیوه تولید یا رابطه تولید ارزش قابل فهم است. کاپیتال بر همین پایه خود بهترین و گویاترین راهگشای درک نظریه مارکس پیرامون سوسیالیسم است. اگر سرمایه داری با قانون ارزش و رابطه تولید اضافه ارزش یا رابطه خرید و فروش نیروی کار خصلت نما میگردد، پس جوهر سوسیالیسم عبارتست از محو کار مزدوری و انفصال کامل از رابطه خرید و فروش نیروی کار. درک این مطلب هیچ کار مشکلی نیست. چرا ژاک بیده اصرار دارد که از فهم این واقعیت آشکار و بدیهی طفره رود موضوعی است که برای ما روشن است. اما بهتر است که او خود به این سؤال پاسخ گوید.

بر این مبنی تا آنجا که به شیوه پژوهش بیده مربوط می شود، او عمدی یا غیر عمدی از کاربرد یک روش علمی جداً خودداری کرده است. او نه شیوه تحلیل مارکس را فهمیده است و نه برای فهم شیوه تحلیلی وی به یک روش علمی توسل جسته است. بیده با غوطه خوردن در این کژاندیشی کوشیده است تا سوسیالیسم اردوگاهی را به مثابه تجسم واقعی سوسیالیسم مارکس معرفی نماید!!! و چنین وانمود کند که افق سوسیالیستی مورد توجه مارکس نهایتاً سوای همان سرمایه داری انحصاری دولتی چیز دیگری نبوده است. بیده می خواهد بگوید که مارکس و انگلس نیز از سوسیالیسم هیچ چیز دیگری سوای همان سوسیالیسم اردوگاهی در مد نظر نداشته اند و از آنجا که گنبدیگی و تباهی این شکل سوسیالیسم بر همه مردم کارگر و فرودست دنیا آشکار شده است پس اساساً سوسیالیسم و آنچه که مارکس طرح کرده است نهایتاً سرابی بیش نبوده است. بیده از پیش کشیدن این نوع سفسطه بازیها نیت ناپاک دیگری را نیز جستجو می کند. او بسان بسیاری از مارکسیستهای غربی نه طبقه کارگر را ارتش نیرومند سوسیالیسم می شناسد و نه جنبش این طبقه را بستر نبرد کمونیسم علیه سرمایه داری میداند. او تاریخ را تاریخ اندیشه ها و محصول قهرمانی اندیشمندان می پندارد و درست بر همین اساس چنین می اندیشد که با چهار تکبیر زدن بر سوسیالیسم مارکس، طومار یک دوره از فلسفه را منظوی نموده و دوران جدیدی را با پیشسازی امثال خویش آغاز کرده است!!

به هر حال تا آنجا که به شیوه کار بیده در نقد مارکس مربوط می شود ما با یک متد ماهیتاً غیر علمی و غیرکمونیستی روبروئیم. با این وصف به سراغ استنتاجات و تفسیرهای معین وی از گفته های مارکس می رویم. ببینیم که او در این رابطه چه می کند؟ نخستین نکته مورد استناد بیده در کتاب کاپیتال بحث مارکس پیرامون تقسیم کار در مانوفاکتور و در درون جامعه است. مارکس در آنجا ضمن توضیح مشخصات این دو تقسیم کار ابتدا شباهت ها و سپس تفاوت‌های میان آنها را بررسی می کند و بالاخره بطور کاملاً ضمنی و بسیار کوتاه به مقایسه ای میان تقسیم کار سرمایه داری و تقسیم کار مبتنی بر تولید اشتراکی می پردازد. بحث وی از اینجا آغاز می شود که: تقسیم کار مانوفاکتوری در گرو توسعه معینی از تقسیم کار درون جامعه است اما بنویه خود بر تقسیم کار اجتماعی اثر می گذارد و آن را چند برابر میکند. در این راستا شمار تولیدات مستمراً افزایش می یابد. رشته های صنعتی بیشتر و بیشتر از هم تفکیک میشوند. و بدین ترتیب توسعه مداوم تقسیم کار مانوفاکتوری به تقسیم کار درون جامعه عملاً پاره پاره ساختن انسانها را به دنبال می آورد. او سپس اختلافات این دو نوع تقسیم کار را بررسی می کند. اینکه تقسیم کار مانوفاکتوری با تمرکز وسائل تولید در دست سرمایه دار واحد ملازمت دارد، پیوستگی کارهای جزء بوسیله فروش نیروهای مختلفه کار به سرمایه دار واحد تحقق می یابد، تقسیم کار پیش از آزمون و طبق نقشه انجام میگردد، انسانها حلقه های یک مکانیسم جمعی متعلق به سرمایه دار واحد را تشکیل میدهند در حالی که در تقسیم کار اجتماعی هر کدام از این موضوعات بگونه دیگری محقق میشوند. بطور مثال واسطه تقسیم کار فروش فراورده های مربوط به رشته های گوناگون است، قانون ارزش کالاهاست که تعیین می کند از مجموع کار موجود جامعه چه میزان صرف تولید هر نوع کالا گردد. تقسیم کار پس از آزمون و بر مبنای نوسانات قیمت‌های بازار تحقق می یابد. رقابت و فشار منافع متقابل تنها سلاخی است که مناسبات میان تولیدکنندگان مستقل را تنظیم می کند و

پس از بررسی تأثیرات متقابل و مقایسه ویژگیهای این دو نوع تقسیم کار مارکس اضافه می کند که:

" اگر در شیوه تولید سرمایه داری بی بند و باری در تقسیم کار اجتماعی و استبداد در تقسیم کار مانوفاکتوری ملازم یکدیگرند، بعکس اشکال پیشین جامعه که در درون آنها جدایی پیشه ها از یکدیگر بطور طبیعی تحول یافته، سپس متبلور گردیده، و بالاخره قانوناً استقرار یافته است. منظره ای را عرضه می کنند که از یکسو سازمان تقسیم کار اجتماعی طبق نقشه و مبتنی بر فرماندهی است. در حالی که از سوی دیگر تقسیم کار در درون کارگاه بکلی منتفی است و یا اینکه به مقیاس ناچیزی ندرتاً و یا تصادفاً تحول یافته است"

مارکس در این باره همباییهای کوچک و بسیار قدیمی هند را مثال می زند و توضیح میدهد که هر یک از این همباییها یک واحد کامل تولیدی بوده اند که بخش اعظم محصولات برای رفع نیازمندیهای اعضاء تهیه می شده و نه بعنوان کالا. بر همین اساس تولید مستقل از تقسیم کاری بوده است که بوسیله مبادله کالاها در مجموع و در سرتاسر جامعه هند انجام می گرفته است.

ژاک بیده از این مقایسه مارکس نتیجه می گیرد که او سوسیالیسم را در برنامه ریزی خلاصه میکند و به بیان دیگر برنامه ریزی متمرکز را آلترناتیو اقتصادیات کالایی و کاپیتالیستی میدانند!!! این بی معناترین برداشتی است که می تواند از گفته های مارکس صورت گیرد. چکیده تحلیل مارکس اینست که تقسیم کار کاپیتالیستی لاجرم بیانگر سطح کنکرتی از تکامل تولید سرمایه داری و تابعی از مقتضیات خودگستری این شیوه تولید است و از آنجا که در نظام سرمایه داری سود تنها هدف تولید است پس کل تقسیم کار کاپیتالیستی نیز جزء لاینفکی از پروسه تولید سود و مبتنی بر ملزومات تولید اضافه ارزش است. یک جنبه بسیار بارز و اساسی تحلیل مارکس تأکید بر پیوند درونی میان تقسیم کار درون مانوفاکتور و درون جامعه از یکسو و بررسی هر دوی اینها به مثابه تبعات ارگانیک پروسه تولید اضافه ارزش است. تقسیم کار مانوفاکتوری با تمرکز سرمایه در دست سرمایه دار واحد ملازم است. به بیان دیگر توده انبوه کارگران مزدی بر پایه تقسیم کار برنامه ریزی شده سرمایه متحداً محصول واحدی را تولید میکنند. در درون جامعه قضیه بطور دیگری اتفاق می افتد. در اینجا رقابت میان اجزاء پراکنده سرمایه اجتماعی تعیین میکند که توزیع سرمایه در عرصه های مختلف چگونه خواهد بود؟ یا اینکه چه کالاهایی تولید بشود و چه کالاهایی تولید نشود؟ و بالاخره اینکه تقسیم کار چه شکلی بخود خواهد گرفت؟ در اولی یعنی مانوفاکتور تولید و تقسیم کار سازمان یافته و برنامه ریزی شده است در حالی که در دومی این هر دو برنامه ریزی نشده است. اما برنامه ریزی متمرکز تولید در مانوفاکتور و آناشی و هرج و مرج حاکم در بازار سرمایه داری صرفاً وجوه متفاوت ابراز یک پروسه واحد یعنی همان پروسه تولید اضافه ارزش یا درونمایه واقعی شیوه تولید کاپیتالیستی هستند. مارکس از روند تسری تقسیم کار مانوفاکتور به تقسیم کار درون جامعه و فرایند تسلط اولی بر دومی و تکه پاره شدن هر چه گسترده تر و عمیق تر انسانها در همین راستا صحبت میکند. اگر این نکته را در کنار تحلیل عمیق مارکس از روند تمرکز و خصلت تمرکزپویی بی توقف سرمایه در مقیاس اجتماعی و جهانی قرار دهیم بروشنی در خواهیم یافت که مارکس نیل به برنامه ریزی متمرکز را یک گرایش نیرومند و پایدار سیستم کاپیتالیستی تلقی می کند و این درست عکس آن چیزی است که ژاک بیده بغلط از گفته های مارکس استنتاج می کند. مارکس تأکید می نماید که رقابت و پروسه تشکیل نرخ سود عمومی یعنی مکانیسم توزیع اضافه ارزش کل، میان بخشهای مختلف سرمایه یا سرمایه های پراکنده درون یک قلمرو تولیدی خود یک اهرم مؤثر تمرکز سرمایه و جهتگیری شیوه تولید کاپیتالیستی در راستای برنامه ریزی سازمان یافته و متمرکز است. همانگونه که او "گرایش نزولی نرخ سود" یا بروز بحران های سرمایه داری را اهرم بسیار نیرومندی برای تشدید روند تمرکز در پروسه خودگستری سرمایه اجتماعی هر کشور و لاجرم کل سرمایه بین المللی تحلیل می نماید. این بدان معناست که مارکس گرایش به تمرکز و طبیعتاً برنامه ریزی متمرکز را هم به مثابه سیر طبیعی حرکت سرمایه و هم درعین حال بعنوان نوعی واکنش جبری سرمایه در مقابل بحران مورد توجه قرار میدهد. درست به همان صورت که برنامه ریزی متمرکز را بعنوان عاملی نیرومند در تغییر تقسیم کار درون جامعه، تغییر دامنه رقابت میان اجزاء پراکنده سرمایه اجتماعی و جهانی و نظائر اینها تلقی می کند. یک نکته بسیار مهم در تحلیل مارکس توجه به آثار و نتایج روند تمرکز بر روی محدود شدن دامنه رقابت در پروسه خودگستری سرمایه است و این نیز به نوبه خود دقیقاً متضاد با همه برداشتی است که ژاک بیده از حرفهای مارکس بعمل آورده است. روشن ترین و بی تردیدترین نتیجه ای که از همه این مباحثات استحصال می شود این است که مقوله برنامه ریزی در تحلیل مارکس هیچ ربطی و مطلقاً هیچ ربطی به مرکزگی میان سوسیالیسم و سرمایه داری ندارد. برنامه ریزی هم در شیوه تولید کاپیتالیستی و هم در سوسیالیسم وجود دارد. در همان حال که مشخصه ماهوی هیچکدام از این دو نظم نیز نیست. در مطلب مورد استناد بیده مارکس پس از تصریح همه جانبه ارتباط میان تقسیم کار مانوفاکتوری و اجتماعی درون سیستم کاپیتالیستی با درونمایه تولید سرمایه داری به سراغ اشکالی از تقسیم کار اجتماعی می رود که نه بر پروسه تولید سود و کالا بودن محصول کار یا نیروی کار بلکه بالعکس بر نوعی سازمان کار و تصمیم گیری آگاهانه آحاد انسانها برای تولید مایحتاج معیشتی و اجتماعی شان استوار بوده است. بسیار جالب است که مارکس در این رابطه هیچ اشاره ای به جامعه سوسیالیستی آینده نمی کند. او همباییهای پیشین جامعه هندوستان را مثال میزند. آنچه که در تبیین مارکس این دو شکل تقسیم کار یا در مقیاس عام تر این دو نوع جامعه را از هم متمایز میکند کالا بودن نیروی کار در جامعه کاپیتالیستی و کالا نبودن آن یا عمدتاً کالا نبودن آن در همباییهای سابق هند است. ژاک بیده از حرفهای مارکس هیچ چیز نمی فهمد. او از تمامی بحث مارکس پیرامون مقایسه این همبائی ها با جامعه سرمایه داری فقط خصلت برنامه ریزی اجتماعی در همبائیها را پایه استدلال خود قرار میدهد و چنین نتیجه می گیرد که سوسیالیسم در نظر مارکس همان آلترناتیو برنامه ریزی متمرکز در مقابل تولید بی برنامه سرمایه داری است!! او چشم خود را تماماً بر روی این حقیقت روشن فرو می بندد که مارکس از ماهیت شیوه تولید و کالا بودن یا نبودن نیروی کار حرکت میکند، نه از بود و نبود برنامه ریزی.

مطلب دیگری که بیده بعنوان مبنای استنباط خویش از تحلیل مارکس انتخاب نموده است پاراگرافی از مبحث معروف "فتیشیسم کالایی" است. مارکس در آنجا پس از بررسی خصلت بتوارگی کالاها و توضیح روشن این نکته که در اقتصاد کالایی خصلت اجتماعی کار بشر به شکل

صفات مادی محصولات کار و خواص اجتماعی ذاتی خود این اشیاء منعکس می گردد اضافه می نماید که:

"برای اینکه تغییری در کلام داده باشیم بیاییم و جمعیتی از مردم را در نظر بگیریم که با وسائل تولید مشترک کار می کنند و با آگاهی و وقوف نیروهای انفرادی و بیشمار کار خود را بصورت نیروی واحد اجتماعی کار مصرف می نمایند. آنچه که در باره کار رابینسون بازی گفته شد اینجا نیز تکرار می شود ولی نه بعنوان فردی بلکه بصورت اجتماعی. کلیه محصولات رابینسون منحصرآ جنبه شخصی داشت و بالتیجه اشیایی بود که بلافاصله رای شخص او مفید بود ولی محصول جمعی اتحادیه محصولی اجتماعی است. قسمتی از این محصول مجدداً بعنوان وسیله تولید بکار میرود و اجتماعی باقی می ماند. اما قسمت دیگر را اعضاء اتحادیه به مثابه وسائل زندگی مصرف می کنند و بنابراین باید بین آنها توزیع گردد. نحوه توزیع بر طبق نوع خاص دستگاه اجتماعی تولید و درجه تناسب تکامل تاریخی تولیدکنندگان تغییر خواهد نمود. تنها برای اینکه با تولید کالایی توازن برقرار کنیم فرض می کنیم که سهم هر یک از تولیدکنندگان در وسائل زندگی طبق زمان کارش تعیین شده باشد. بنابراین زمان کار دو وظیفه انجام میدهد. از طرفی تقسیم با نقشه اجتماعی آن، تناسب دقیقی بین وظائف مختلف کار و انواع احتیاجات برقرار می کند. و از طرف دیگر در عین حال برای سنجیدن سهم فردی هریک از تولیدکنندگان نسبت به کار مشترک و بنابراین برای تعیین حصه ای که از محصول مشترک انفراداً قابل مصرف می گردد نیز بکار می رود. در اینجا روابط اجتماعی افراد نسبت بکارهایی که انجام داده اند و همچنین رابطه آنان با محصولات کار، هم در تولید و هم در توزیع بسیار ساده و شفاف باقی می ماند.

ژاک بیده پس از اشاره به مطلب بالا و پیوند زدن آن با بحث قبلی مارکس در باره تقسیم کار میگوید:

"بخوبی معلوم است که برنامه (از دید مارکس) برای آن نیست که بازار را تنظیم کند (چه حیفا!!) بلکه همچون یک بدیل رادیکال در مقابل آن می ایستد. همین چشم انداز و با همین عبارت پیش از این در فقرات مشابهی از گروندریسه بسط داده شده است. این چشم انداز متکی بر این است که مشارکت یک فرد خاص در کار عمومی مستلزم یک واسطه است و اینکه جز دو نوع واسطه امکان پذیر نیست. که بعنوان مابعدی و ماقبله فهمیده می شوند. در مورد اول که مبنای واسطه تولید مستقل افراد است واسطه از راه مبادله کالاها، ارزش مبادله و پول که در واقع بیانگر یک رابطه واحد و معین اند انجام می پذیرد. اما در مورد دوم عامل واسطه در خود پیشفرض است و پیشفرض همان تولید جمعی است و خصلت جمعی بنیاد تولید".

ژاک بیده گفته های مارکس را تحریف می کند. بسیار خوب مارکس بر نقش برنامه و برنامه ریزی در سوسیالیسم انگشت میگذارد، این از بدیهیات است، اما او برنامه ریزی متمرکز در سرمایه داری را نیز اصلاً انکار نمیکند. پس او این دو نظام ماهیتاً متضاد اقتصادی و اجتماعی را بر چه اساسی از هم تفکیک مینماید؟ در همین مطلب مورد استناد، سوسیالیسم یا برنامه ریزی سوسیالیستی را چگونه توضیح می دهد؟ و برای سازمان کار سوسیالیستی چه خصوصیتی را برمی شمارد؟ پاسخ کاملاً روشن است

افراد با وسائل تولید مشترک کار می کنند. با آگاهی و وقوف نیروهای انفرادی و بیشمار خویش را بصورت یک نیروی واحد جمعی مصرف میکنند. محصول کار جمعی آنها یک محصول اجتماعی است قسمتی از محصول کارشان صرف بازتولید وسائل تولید می شود، بخش دیگر این محصول را افراد بصورت وسائل زندگی مصرف می کنند. نحوه توزیع مطابق نوع خاص دستگاه اجتماعی تولید و درجه تکامل تاریخی تولید کنندگان تغییر خواهد کرد.

ژاک بیده چشمان خود را بر روی جنبه برنامه ریزی با تمامی قدرت باز می کند اما محو کار مزدی و از بین رفتن قانون ارزش و هر نوع استثمار طبقاتی در این برنامه ریزی را مطلقاً رؤیت نمی کند. از نظر او برنامه ریزی به حال برنامه ریزی است و همین مجرد برنامه ریزی است که سوسیالیسم مارکسیستی را خصلت نما میکند! بیده حتی برای یکبار و در یک مورد هم که شده حاضر نیست الگوی سوسیالیستی مارکس را از زاویه کالا بودن و نبودن نیروی کار، باقی بودن و نبودن قانون ارزش، از بین رفتن و رفتن رابطه تولید اضافه ارزش، بقا یا زوال دولت، سرنوشت طبقات اجتماعی و خودویژگی سازمان کار مورد بررسی قرار دهد. او منتقد دموکرات سوسیالیسم اردوگاهی است. تنها ایراد مهم الگوی روسی سوسیالیسم را غیردموکراتیک بودن و سانترالیزه شدن قدرت سیاسی یا برنامه ریزی اقتصادی در آن جامعه میدانند. او هیچ رابطه درونی معینی میان برنامه ریزی متمرکز اقتصادی و ماشین دولتی مسلط در اردوگاه با شیوه تولید کاپیتالیستی این جوامع نمی بیند. نقد اردوگاه شوروی از نظر او یعنی نقد برنامه ریزی متمرکز دولتی، حال این برنامه ریزی مبین کدام نظم اقتصادی و اجتماعی است یا رویای سیاسی و مدنی و حقوقی کدام شیوه تولید است برای بیده اصلاً فرق نمی کند. مفهوم برنامه ریزی در الگوی سوسیالیستی مارکس متناظر با مصرف آگاهانه و سنجیده نیروهای انفرادی و بیشمار شهروندان بصورت یک نیروی واحد جمعی توسط خود توده شهروند و به بیان دقیق تر آحاد شهروندان است. بگونه ای که محصول کار جمعی آنها یک محصول اجتماعی باشد. آنان خود بطور اشتراکی در باره توزیع محصول کار خویش و اینکه چه بخشی از آن صرف بازتولید وسائل تولید خواهد شد و کدام قسمت بصورت وسائل زندگی مصرف خواهد گردید تصمیم می گیرند. از این گذشته نحوه توزیع مطابق نوع خاص دستگاه اجتماعی تولید و درجه تکامل تاریخی تولید کنندگان تغییر خواهد کرد. در این الگو بر خلاف نظر بیده هیچ نهاد بوروکراتیک یا دولتی بالای سر شهروندان کار برنامه ریزی متمرکز اقتصادی یا اجتماعی را به خود اختصاص نمی دهد. مطلبی که بیده اساساً به آن توجه نمی کند این است که هر برنامه ریزی متمرکز مستلزم تمرکز برنامه ریزی در یک نهاد دولتی نیست. اگر میلیونها شهروند یک جامعه از درون شوراهای کار و زیست و پیکار خویش با درایت و آگاهی پیرامون سیر تا پیاز زندگی خود تصمیم بگیرند. اگر همه آنان تک تک بطور مستقیم و نافذ و آزاد در باره نوع تولیدات، میزان تولیدات، احتیاجات زیستی و رفاهی، نحوه توزیع محصول کار بین آموزش و درمان و مسکن و پوشاک و رفاه و بازتولید ابزار کار و نظر دهند. اگر همه آنان در تعیین میانگین کار اجتماعی لازم

تصمیم گیرنده باشند، اگر تک تک پیرامون شیوه استفاده از منابع و امکانات موجود شور و بررسی و اتخاذ تصمیم کنند، اگر تمامی این تصمیم گیرها از طریق مأموران اعزامی شوراهای کار و زیست و کمون در کنکره سراسری شوراها به نوعی برنامه ریزی متمرکز و سراسری مبدل شود، آری اگر کار برنامه ریزی در چنین پروسه ای به تمرکز رسد در اینصورت ما با هیچ نهاد دولتی خاصی برای برنامه ریزی متمرکز مواجه نخواهیم بود. تمرکز در اینجا دقیقاً به معنای متمرکز شدن تصمیم آحاد جامعه پیرامون احتیاجات معیشتی و رفاهی و اجتماعی آنان از یکسو و نوع و میزان کار و چگونگی توزیع محصول کار توسط آنان از سوی دیگر است. در چنین وضعی دخالت تک تک شهروندان در برنامه ریزی کلیه امور اقتصادی و اجتماعی به بهترین وجه ممکن تضمین می شود. تعریف کار، اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود، به چه میزان تولید گردد، چه بخشی صرف بازتولید ابزار کار و توسعه اجتماعی شود، کدام سهم به تأمین وسائل زندگی و تغذیه و پوشاک و مسکن و آموزش و درمان و رفاه اجتماعی شان اختصاص داده شود، کار داوطلبانه لازم، همه و همه به وسیله آحاد شهروندان متشکل در شوراها مشخص و توسط مأموران اعزامی آنها به کنکره سراسری شوراها هماهنگ می گردد. در این نوع سازمان کار، هیچ قدرتی در هیچ کجا متمرکز نیست. نمایندگان اعزامی شوراها هر آن و هر لحظه با نظر اکثریت شوراهای پایه قابل عزلند و شوراهای پایه هر آن قابل تشکیل و آماده اتخاذ تصمیم اند. در این الگوی سوسیالیستی سیاست و برنامه ریزی و اداره امور جامعه به همان میزان امر مستقیم و الزامی آحاد توده شهروند است که تولید و انجام نوعی فعالیت خدماتی یا رفاهی وظیفه آنان است. اساساً سیاستگذاری و برنامه ریزی بخشی از زمان کار روزانه تک تک شهروندان است. الگوی سوسیالیستی مارکس چنین است. ژاک بیده قادر به درک این الگو نیست. او برنامه ریزی را می بیند اما بین برنامه ریزی کاپیتالیستی و سوسیالیستی فرق نمی گذارد. تمرکز قدرت و برنامه ریزی دولتی اقتصاد در اردوگاه را مشاهده می کند اما رابطه درونی آن با شیوه تولید سرمایه داری را تعمق نمی کند. سخن مارکس پیرامون برنامه ریزی را می شنود اما منظور وی و مضمون سوسیالیستی الگوی او را درک نمی نماید.

نکته بعدی مورد استناد ژاک بیده عبارت کوتاهی از گروند ریسه مارکس در بخش مربوط به بررسی زمان کار بعنوان معادل عام است. "عامل مشارکت مستقیم کار (یعنی کار هرکس) در زنجیره عام تولید خصلت جماعتی کار است که توزیع فرآورده ها را نیز تعیین می کند. همین خصلت جماعتی تولید است که به فرآورده تولیدی خصلتی عام و جمعی می بخشد. پس مبادله ای که در آغاز تولید صورت می گیرد ناظر بر ارزش ها نیست. ناظر بر فعالیت های معین و نیازها و هدفهای جمعی است که سراپا مستلزم مشارکت فرد در دنیای جمعی فرآورده هاست. درحالی که در نظام ارزشهای مبادله ای، مبادله است که به کار خصلت عام می بخشد. در نظام جماعتی عام بودن کار مقدم بر مبادله است یعنی مبادله فرآورده ها به هیچ روی در حکم واسطه مشارکت فرد در تولید عمومی نیست. وساطت البته لازم است، منتهی در مورد اول مبنای وساطت تولید مستقل افراد است که بعدها به کمک روابط پیچیده تغییر میکند و تمنیات دیگر می پذیرد. وساطت از راه مبادله کالاها، ارزش پول و بسیاری مقولات دیگر که در واقع بیانگر یک رابطه واحد و معین اند. در مورد دوم اما پیشفرض خود عامل وساطت است و پیشفرض همان تولید جمعی است چرا که جماعت بنیاد تولید است"

ژاک بیده می گوید که از دید مارکس دو نوع وساطت بیشتر وجود ندارد. وساطت مابعدی و ماقبلی و این دومی است که نقطه عزیمت تحلیل مارکس از سوسیالیسم را تعیین می کند. مفهوم مابعدی و ماقبلی در این قسمت از تحلیل مارکس ناظر بر تفکیک یا بیان تمایزات میان دو شیوه تولید است. او از خصلت جماعتی کار آغاز میکند. اینکه افراد به اعتبار کاری که انجام میدهند وارد زنجیره عام تولید میشوند. از اینجا بعد شکل و شیوه تولید است که خصلت جماعتی کار، بکلام دیگر مناسبات میان انسانها و سرنوشت محصول کار آنها را تعیین میکند. هدف تولید در اقتصاد کالایی ایجاد ارزشهای مبادله ای و در نظام سرمایه داری بطور خاص تولید اضافه ارزش است. پس در اینجا صرفاً مبادله و کسب سود از طریق مبادله است که به کار خصلت جمعی می بخشد. در سوسیالیسم بر عکس فقط نیازها و هدفهای جمعی است که درونمایه جمعی بودن تولید را مشخص می نماید. انسانها برای تولید نیازمندیهای زندگی و رسیدن به هدفهای جمعی خود وارد پروسه تولید جمعی کار میگردند، نه برای اینکه محصول کار خود را با هم مبادله کنند یا اینکه نیروی کارشان خرید و فروش گردد. در سوسیالیسم عام بودن کار مبتنی بر دخالت اراده آزاد و نافذ و آگاه همگان در تعریف کار و تعیین سرنوشت محصول اجتماعی کار است. ماقبلی بودن فقط متضمن چنین معنایی است. مابعدی بودن وساطت در تولید کالایی نیز بهیچوجه نافی نقشه مند بودن و با برنامه بودن تولید کاپیتالیستی نیست. در اینجا نیز بیده زیر فشار ذهنیت اردوگاهی خویش قادر به فهم محتوی و مضمون برنامه ریزی سوسیالیستی و تناقض آن با برنامه ریزی کاپیتالیستی نمی باشد. مارکس به دو نوع وساطت اشاره می کند. یعنی خصلت جمعی کار می تواند متناظر با دو نوع شیوه عمیقاً متضاد تولید از هم تفکیک گردد. عامل وساطت در سرمایه داری مبادله ارزش ها و تولید اضافه ارزش است. اما در سوسیالیسم تحقق اهداف مشترک اجتماعی و تولید نیازهای همگانی معیشتی و زیست مدنی است که به کار انسانها خصلت جمعی می دهد. ماقبلی بودن در بحث مارکس مترادف با قبول نوعی برنامه ریزی متمرکز خارج از اراده آزاد و آگاه آحاد جامعه نیست. ژاک بیده با عینک سوسیالیسم روسی به مطالعه کاپیتال می پردازد. الگوی روسی سوسیالیسم را با بدفهمی خویش به مارکس منتسب میکند و آنگاه در حالی که سر تا پای نقد وی به اردوگاه از نوعی دموکراسی طلبی اتوپیک فراتر نمی رود مدعی ضرورت تجدید نظر در سوسیالیسم مارکس می گردد!! تولید هم در سرمایه داری خصلت جمعی دارد و هم در سوسیالیسم. هم در سرمایه داری توأم با برنامه ریزی است و هم در سوسیالیسم. آنچه که دومی را در شرائطی اساساً متناقض با اولی قرار می دهد این است که هدف تولید و برنامه ریزی در اولی سود و در دومی رفع نیازهای زیستی و اجتماعی و رفاهی تولید کنندگان است. مفهوم ماقبلی و مابعدی در سخن مارکس صرفاً اشاره به این وجه تمایز اساسی است و نه نفس برنامه ریزی یا هیچ چیز دیگر. او در مورد سرمایه داری به مابعدی بودن وساطت و در رابطه با نظام جماعتی به ماقبلی بودن این وساطت اشاره میکند. برای هر کسی که ریگی در کفش خود نداشته باشد فهم قضیه از ۲ + ۲ هم آسانتر است. در اقتصاد کالایی بطور کلی مبادله محصول

کار و در تولید سرمایه داری بطور خاص خرید و فروش نیروی کار یعنی باز هم مبادله کالاهاست که زیربنای مادی جامعه و خصلت تولید را معین می کند. وساطت در شیوه تولید کاپیتالیستی بر همین پایه مابعدی است یعنی هر نوع برنامه و برنامه ریزی به هر درجه از تمرکز و سازمان یافتگی یا مثلاً پراکنده و غیرمتمرکز به هر حال ناظر بر تولید سودی است که قرار است در جریان مبادله محقق گردد. دقیق تر بگوییم سود یا اضافه ارزشی که در پروسه تولید یا در واقع مصرف نیروی کار به مثابه یک کالا ایجاد میشود لزوماً در جریان مبادله است که عاید سرمایه دار میگردد. در سوسیالیسم هیچ سخنی از تولید برای بازار و سود نیست. نیروی کار یا محصول کار مطلقاً قرار نیست که در جایی داد و ستد شود. آنچه که انسانها را به هم پیوند میزند و تولید آنها را خصلت جمعی می بخشد همکوشی آزادانه، آگاهانه، خلاق و مستقیم تک تک آنها در تعیین نیازها و اهداف جمعی تولید است. در اینجا عامل وساطت دقیقاً ماقبل است و این ماقبلی درست ۱۸۰ درجه متضاد با آنچه که بیده استنباط می کند صرفاً ناظر بر مشارکت بلاواسطه و نافذ آحاد جامعه در تعریف کار، تعیین سرنوشت محصول کار و رتق و فتق همه امور اقتصادی و اجتماعی تولید کنندگان است.

سه مطلبی که ما در جریان پیشبرد این بحث از مارکس نقل کردیم، تمامی آن نکاتی هستند که بیده برای منتسب نمودن سوسیالیسم روسی به مارکس بدانها استناد جسته است. او با توسل به همه جور تحریف و تعبیر باژگونه از نکات یاد شده تقلا نموده است که ریشه سوسیالیسم اردوگاهی را بی کم و کاست به کاپیتال و تحلیل مارکس بازگشت دهد.

"اشتباه مارکس این است که رابطه بین این دو شیوه هماهنگی را به توسط پارادایم تاریخگرایی نطفه و رشدیک نطفه توضیح میدهد. وی فرض را بر این میگذارد که رابطه هماهنگی سازمان یافته به صورت نطفه در سرمایه داری و بطور دقیق تر در مؤسسه که عنصر اتم گونه بازار را تشکیل می دهد موجود است. بعد از او و مطابق با رهیافت وی تصور شد که این مؤسسه چنان باید توسعه پیدا کند که در دست چند قطب معدود متمرکز شود و این خود دالان سوسیالیسم است. تا زمانی که سازماندهی آگاهانه و نقشه مند بتواند جای بازار و مالکیت اجتماعی جای مالکیت خصوصی را بگیرد قدمی بیش نمانده است."

مارکس همانگونه که پیش تر اشاره کردیم به درستی روند تمرکز را جزء طبیعت تولید سرمایه داری میدانند. او بر خلاف تصور پاره ای اقتصاددانها که مدعی بی توجهی مارکس به انحصاری شدن سرمایه داری و تکامل سرمایه داری به امپریالیسم می باشند!! فرایند تمرکز سرمایه و منتهی شدن این فرایند به ظهور سیستم امپریالیستی را به وضوح و با تمامی دقایق آن تبیین کرده است. افتراء و دروغ بزرگ بیده این است که روند تمرکز و انحصاری شدن سرمایه داری در تحلیل مارکس را مبنای تبیین وی از الگوی سوسیالیسم قلمداد میکند و چنین نتیجه می گیرد که گویا او سرمایه داری انحصاری دولتی را سوسیالیسم یا آستان سوسیالیسم تلقی میکرده است!! در باره بی پایه بودن همه این مطالب ما به اندازه لازم صحبت کرده ایم. از همین روی این بحث را رها می کنیم و به سراغ بخش دیگری از نظرات بیده می رویم.

ژاک بیده و مثلث فراساختاری

انتقاد بیده به مارکس اساساً درک مارکسیستی از سوسیالیسم را آماج حمله خویش می گیرد. اما او برای رسیدن به این هدف از نقد تحلیل مارکس پیرامون سرمایه داری آغاز می کند. ژاک بیده ابتدا تأسف عمیق خود را از شیوه تحلیل مارکس ابراز میدارد!! او سخت متأسف است که مارکس بازار و سرمایه داری را همذات تلقی کرده است و از این طریق امکان برپایی سوسیالیسم با بازار را منتفی نموده است(چه مصیبت عظیمی !!)

"بازار و سازماندهی بنا به فرضیه ای که لا اقل من مدافعی هستم در واقع اشکال همعصری هستند که به هم مرتبط اند. هم بدیل و هم در پیوند با یکدیگراند. بطوری که یک جامعه معقول فرض را بر مفصلبندی عقلایی هر دوی آنها می گذارد. بر سر این موضوع بود که تئوری سوسیالیستی هم در تئوری و هم در پراتیک به مانع برخورد کرد و هنوز هم پشت این مانع مانده است."

سوسیالیسم بازار ژاک بیده نیازمند نقد تحلیل مارکس از رابطه میان تولید کاپیتالیستی و بازار است. به بیان دیگر او باید نشان دهد که بر خلاف گفته مارکس بازار و سرمایه داری پدیده های همذاتی نیستند تا بر این اساس ثابت کند که بازار نه فقط در سوسیالیسم به حیات خود ادامه میدهد که حتی یکی از سه رکن اساسی آن خواهد بود. او خود میگوید:

"در صورتی که بخواهیم با حفظ اصول مارکس تز دیگری را پیش بکشیم یعنی نظر مبتنی بر یک سوسیالیسم همراه با بازار باید تحلیل وی را در همان سطحی که جایگاه این مسأله است یعنی مفصلبندی بین بازار و سرمایه داری از سر بگیریم."

برای رسیدن به این هدف یعنی توجیه سوسیالیسم بازار است که ژاک بیده به نقد تحلیل مارکس از سرمایه داری می پردازد. او بحث خود را بر رابطه میان بازار و سرمایه داری متمرکز می سازد. او این چنین آغاز می کند که مارکس اگر چه کتاب کاپیتال را با بازار شروع می نماید و بر این اساس بازار را مقدم بر سرمایه داری می داند اما بر همذاتی و جدانپذیری سرمایه داری از بازار اصرار می ورزد و این یکی از اشتباهات مهم اوست!! بیده سپس به سراغ تشریح نظرات خود می رود و این نظرات را زیر عنوان "مثلث فراساختاری" به مثابه بدیل تحلیل مارکس از شیوه تولید سرمایه داری ارائه می نماید. تز مثلث فراساختاری بیده در خطوط کلی خود متضمن نکات زیر است.

"* فراساختار سرمایه داری بر خلاف آنچه که مارکس می پنداشت بازار نیست. بلکه شکل پیچیده تر و دیالکتیکی تری است.

مثلثی است متشکل از بازار، برنامه و همکاری گفتاری، مشارکتی بیواسطه (discursive - associativ) (immediate)

* بازار به تنهایی فراساختار را نمی سازد، وقتی که مفهوم بازار آزاد مفروض در بخش نخست کتاب اول کاپیتال را در نظر می گیریم باید مفهوم برنامه آزاد را نیز به مثابه بیان یک اراده عمومی مد نظر قرار دهیم.

* روابط طبقاتی مدرن در جریان به ضد خود تبدیل شدن مفهوم قراردادیت یعنی رابطه آزادی برابری شکل می گیرند. نهاد مدرن بر این پایه استوار است که ما آزاد برابری. یعنی روابط بین ما فقط در یک شکل توافق در یک فضای جمعی می تواند حکمفرما باشد. این گفتار یا این عرصه قراردادیت بیواسطه نمی تواند روابط ما را در مقیاس اجتماعی قانونمند کند، مگر اینکه خود را در اشکال قراردادیت بین افراد که بازار را می سازد یا قراردادیت مرکز که سازماندهی را بوجود می آورد بسط دهد.

* بازار همانگونه که مارکس نشان داده است راه را برای روابط طبقاتی سرمایه دارانه باز می کند و سازماندهی نیز برای روابط طبقاتی دولتگرا.

* فقط در در روابط طبقاتی مدرن و در مبارزه طبقاتی در بطن ساختارهای طبقاتی است که فراساختار و موضع آزادی، برابری استقرار می یابد.

این نکته عمیقاً قابل توجه است که مثلث فراساختاری بیده در تحلیل شیوه تولید کاپیتالستی درست همان مثلث کذایی سوسیالیستی اوست. ژاک بیده بین سرمایه داری و سوسیالیسم تمایز اساسی و زیربنایی قائل نیست. آنچه که کاپیتالسم بیده را به الگوی سوسیالیستی وی مبدل می سازد، تغییر در شیوه تولید و مناسبات اجتماعی نیست. بلکه صرفاً انجام اصلاحاتی در سرمایه داری از طریق مبارزه طبقاتی و پیرایش آن با هنجارهای عدالت؟! است. پیش از بررسی مشخص نظرات بیده لازم است که ابتدا به سراغ موضوع اصلی مورد مشاجره وی یعنی تحلیل مارکس از رابطه میان بازار و شیوه تولید سرمایه داری برویم. مارکس جلد اول کتاب کاپیتال را با مقوله کالا آغاز می کند. تعریف کالا، خصلت دوگانه کالا، ارزش مصرفی و مبادله ای کالا، اکسپرسیون ارزش ها، بازار و پول و گردش کالا محتوای بخش نخست از کتاب اول را تشکیل می دهد. تا اینجا مارکس به تبیین مشخصات شیوه تولید کالایی بطور اعم می پردازد. او بر خلاف گفته بیده از بازار آغاز نکرده بلکه از کالا و پروسه کالا شدن محصول کار به مثابه درونمایه اقتصاد کالایی شروع کرده است. بازار نتیجه تبعی و ضروری مبادله کالاها بر اساس کار متراکم انسانی نهفته در آنهاست. از این به بعد یعنی در بخش دوم کاپیتال است که مارکس چگونگی تبدیل پول به سرمایه، فرمول عمومی سرمایه، تضاد فرمول عام و بالاخره رابطه خرید و فروش نیروی کار یعنی مشخصه اساسی تولید سرمایه داری را مورد بررسی قرار می دهد. مارکس در عین حال و همانگونه که بیده ادعا میکند، سرمایه و بازار را مقولات همذات تلقی می نماید. او در موارد مختلف و به مناسبت، نقش اثری تولید کاپیتالستی را در همساز نمودن تمامی مقولات اقتصاد کالایی و همه اشکال تولیدی پیشین با مقتضیات خودگستری و ارزش افزایی سرمایه مورد تأکید قرار می دهد. این یک امر بسیار

بدیهی است که پیدایش بازار در بررسی مارکس مقدم بر رابطه خرید و فروش نیروی کار است. اساساً در بازار مبادله کالاهاست که دو کالای کاملاً مختلف یعنی سرمایه بصورت پول و نیروی کار بصورت کالا در مقابل هم قرار می گیرند. پیش تاریخ سرمایه یعنی مرحله انباشت بدوی خود محصول فاز معینی از توسعه اقتصاد کالایی است. بدون کالا شدن وسیع محصول کار، پیدایش پول و بازار و سرمایه تجاری هیچ سخنی از رابطه خرید و فروش نیروی کار، ظهور سرمایه صنعتی و تکوین شیوه تولید سرمایه داری نمی توانست در میان باشد. مقدم بودن بازار بر سیستم کاپیتالستی امری بدیهی است اما سخن بر سر سرنوشت بازار و همه مقولات اقتصاد کالایی یا حتی همه اشکال تولیدی پیشین در شرائط توسعه شیوه تولید کاپیتالستی است. مارکس این رابطه را به شیوه های مختلف توضیح میدهد از جمله می گوید:

"در شکلهای تحت حاکمیت سرمایه غلبه با عنصر اجتماعی ایجاد شده در جریان تاریخ است. اجاره زمین بدون سرمایه معنا ندارد. در حالی که سرمایه را بدون توسل به اجاره زمین می توان درک کرد. سرمایه نیروی اقتصادی فراگیر جامعه بورژوازی است. سرمایه هم نقطه شروع و هم نقطه پایان است و باید قبل از مالکیت زمین بررسی شود و بعد از مطالعه جدا جدای هر دوی اینهاست که می توان روابط متقابلشان را هم بررسی کرد."

تصور بازار بدون رابطه سرمایه و خرید و فروش نیروی کار طبیعتاً به معنای عقب راندن تاریخ به دوران اقتصاد کالایی پیشاسرمایه داری است. اگر چپ ناسیونالیستی دنیا روزگاری دراز اتوپی سرمایه داری مستقل و ملی اش را در جدا کردن شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری از شیوه تولید سرمایه داری جستجو می نمود، ژاک بیده اینک سوسیالیسم بازار خویش را بر جدا نمودن بازار از سرمایه داری پایه می گذارد!! او بر این باور است که بازار و سرمایه داری بر خلاف تحلیل مارکس همذات نیستند. پیدایش بازار بر ظهور سرمایه صنعتی و شیوه تولید سرمایه داری مقدم بوده است. به همین دلیل بازار میتواند وجود داشته باشد، در حالیکه سرمایه داری جای خود را به سوسیالیسم سپرده باشد!! پیدایش بازار نتیجه جبری کالا شدن محصول کار بوده است. با آغاز شیوه تولید سرمایه داری بازار لاجرم به عرصه خرید و فروش نیروی کار و میدان گردش و دورپیمایی سرمایه اجتماعی تبدیل می شود. این بدان معنی است که بازار کلاً تحت سلطه رابطه خرید و فروش نیروی کار قرار می گیرد. هم کل محصول اجتماعی یا کالاهایی که به بازار عرضه می گردد حلقه معینی از دور چرخ سرمایه اجتماعی است و هم سرمایه تجاری یا سایر اشکال سرمایه جاری در بازار به هر حال بخش پیوسته ای از سرمایه صنعتی است. با استیلای شیوه تولید کاپیتالستی تصور بازار به مثابه چیزی قابل تفکیک یا غیر همذات با سرمایه داری صرفاً یک انگاره پردازی رمانتیسستی است.

ژاک بیده این همذاتی را انکار می کند و برای اثبات این نظریه همانگونه که دیدیم به بغرنج ترین و پیچیده ترین لفظ بازیهای فلسفی یا اقتصادی متوسل میشود. او نظر مارکس را دایره بر خصلت نما بودن رابطه مزدببری برای شیوه تولید کاپیتالستی رد می کند. نیروی کار مزدی آزاد از نظر وی پدیده فراساختار یعنی پدیده اقتصاد کالایی ماقبل سرمایه داری است. زیرا در آنجاست که قراردادیت و آزادی قرارداد اصل آزاد بودن نیروی کار را نیز تضمین می کند!! او سپس میگوید که مبادله کالاها در واقع مبادله کارها و بر همین اساس خرید و فروش کار نهفته

در آنهاست. ژاک بیده از این صغری کبری ها به این نتیجه میرسد که بالاخره کار مزدی مشخصه واقعی تولید سرمایه داری نیست!. به بیان دیگر سرمایه داری را نباید با رابطه خرید و فروش نیروی کار توضیح داد. بلکه باید آن را در مثلثی از بازار، سازماندهی و گفتگوی مشارکتی تجزیه و تحلیل نمود. به نظر بیده بازار آزاد در اقتصاد کالایی بایستی بطور توأمان با برنامه آزاد به مثابه تجلی اراده عمومی درک شود. این برنامه ریزی آزاد طبیعتاً نیازمند گفتگوی میان طرفین قرارداد است. با این حساب نظام کاپیتالیستی نه بر کار مزدوری که بر بازار و برنامه ریزی و مشارکت فکری شهروندان متکی است. اشکال سرمایه داری در تحلیل بیده این است که این قراردادها در جریان تقابل میان طبقات اجتماعی به ضد خود تبدیل میگردند. اگر بخواهیم حرفهای بیده را به زبان انسانهای زمینی توجه کنیم باید راست و عریان بگوییم که نظام سرمایه داری ماهیتاً استثمارگر یا مسبب اشکال گوناگون بیحقوقی و ستم اجتماعی و فساد و سیه روزی نیست. این فقط عدم تمکین صاحبان لعنتی سرمایه به برنامه ریزی آزاد دموکراتیک یا گفتگوی مشارکتی است که درونمایه پاک و انسانی تولید کاپیتالیستی را با استثمار و ستم می آلود!!! به بیان دیگر هر عیبی که هست از کسر و کمبود دموکراسی است و گر نه سرمایه داری هیچ چیز چندان بدی نیست!!

شاید الآن و به دنبال بخش آخر بحث بیش از پیش روشن شده باشد که چرا بیده سوسیالیسم خود را نیز درست بر همان مثلث فراساختاری بر پا می کند که سرمایه داری را با آن تبیین می نماید. چرا او اصرار دارد که همذاتی سرمایه و بازار را نفی کند؟ از همه مهمتر و اساسی تر چرا با تمام کینه ورزی ممکن میکوشد که تحلیل مارکس پیرامون تبیین سرمایه داری بر پایه کار مزدوری را نارسا و غلط جلوه دهد!! سوسیالیسم بازار یا در واقع جاودانه ساختن نظام سرمایه داری با پاره ای دستکاریهای دموکراتیک تمامی آن هدفی است که فیلسوف سابقاً مارکسیست و امروز غیرمارکسیست فرانسوی ما برای رسیدن به آن تلاش می نماید.